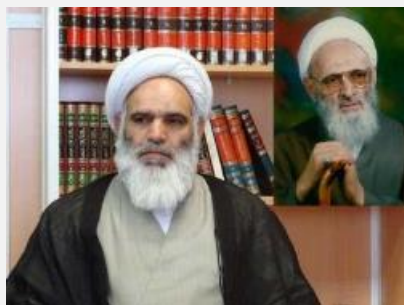




از روش شکل‌گیری عرفان شیعی تا شیوه صحیح برخورد با کتاب‌های عرفانی

ناب‌ترین پیام‌های عرفانی، چه در بُعد عرفان عملی و چه در بُعد عرفان نظری، در متن دین، در آیات قرآن و روایات نبوی و نیز در روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) وجود دارد. اما کو مرد میدان؟ کجاست آن کسی که این معارف ناب را بفهمد و آنها را از متن دین استخراج کند؟

ناب‌ترین پیام‌های عرفانی، چه در بُعد عرفان عملی و چه در بُعد عرفان نظری، در متن دین، در آیات قرآن و روایات نبوی و نیز در روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) وجود دارد. اما کو مرد میدان؟ کجاست آن کسی که این معارف ناب را بفهمد و آنها را از متن دین استخراج کند؟

به گزارش سرویس اندیشه خبرگزاری رسا، یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اهداف انبیا و اولیاء الهی، تعلیم، تربیت و تزکیه نفوس بشر بوده و مهم‌ترین هدف این کار، معرفت ربوبی حضرت حق است. معرفت، امری است که هم در بُعد عمل و هم در بُعد نظر، خود را نشان می‌دهد. برای رسیدن به این معرفت، یکی از راه‌هایی که پیشنهاد شده، «عرفان» است و علما و عرفای بزرگ در این زمینه بسیار گفته و نوشته‌اند. پرسش اصلی این است که ببینیم آیا می‌شود چنین راهی را از بطن دین استخراج کرد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش و پرسش‌های مشابه، با آیت‌الله حسن رضانی از اساتید مبرز حوزه علمیه قم گفت‌وگو کردیم که متن آن به شرح زیر است.

رسا - استاد برای شروع، بفرمایید که آیا می‌شود عرفان و اندیشه عرفانی را از بیانات پیامبر مکرم اسلام(ص) و اهل‌بیت(ع) استخراج کرد و به جامعه تحویل داد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. یقیناً ممکن است؛ عرفان، بُعدی از ابعاد وجودی انسان است. دین جز تربیت انسان و ارتقای وجودی انسان در همه ابعاد، مأموریتی ندارد؛ خصوصاً دین مبین اسلام که اکمل ادیان است. محال است که اسلام به این بعد از ابعاد وجودی انسان نپرداخته باشد. برخی از افراد با صدای بلند و با هیچ کتمان، بلکه با صراحت تمام اعلام می‌کنند اسلام، اسلام است و عرفان، عرفان؛ و دین و عرفان هیچ ربطی به یکدیگر ندارند!

چنین ایده و دیدی در بعضی از افراد وجود دارد! من در جلسه‌ای خدمت یکی از آنان عرض کردم شما قبول دارید که دین اسلام، دین کاملی است و در هیچ بعدی از ابعاد فروگذار نکرده و به همه ابعاد وجود انسان پرداخته است یا خیر؟ ایشان گفتند بله. عرض کردم آیا یکی از ابعاد وجودی انسان را بُعد معرفتی و «عرفان» یعنی آشنایی با حقایق از راه تهذیب و تزکیه، می‌دانید یا نمی‌دانید؟ باز گفتند بله، می‌دانم. عرض کردم اگر این است پس چرا می‌گویید اسلام، اسلام است و عرفان، عرفان؟ با این گفته یا باید بگویید اسلام کامل نیست و یا باید منکر این بُعد از ابعاد انسانی شوید و اگر قبول دارید اسلام دین کاملی است و نیز قبول دارید عرفان بعدی از ابعاد وجودی انسان است، نمی‌شود سخن شما را پذیرفت.

وقتی که می‌پذیرید هم دین، دین کاملی است و هم عرفان و معرفت به حقایق، از راه تزکیه و تهذیب یک بعد انکارناپذیر ابعاد وجودی انسان است، پس نگویید عرفان، عرفان است و اسلام، اسلام!

ناب‌ترین پیام‌های عرفانی، چه در بُعد عرفان عملی و چه در بُعد عرفان نظری، در متن دین، در آیات قرآن و روایات نبوی و نیز در روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وجود دارد. اما کو مرد میدان؟ کجاست آن کسی که این معارف ناب را بفهمد و آنها را از متن دین استخراج کند؟

این را هم عرض کنم، گاهی گفته می‌شود «عرفان» و مراد از آن یک علم، فن و یک گونه تخصص است. گاهی هم گفته می‌شود «عرفان» و مراد پیام‌های عرفانی، تعلیم و آموزه‌های عرفانی است.

اگر مراد از عرفان، «علم عرفان» باشد، چه در بُعد عرفان نظری و چه در بُعد عرفان عملی، نه در قرآن و نه در روایات، هیچ‌گاه علمی با این عنوان وجود نداشته و ندارد. همان‌طور که می‌گوییم در قرآن و روایات، علمی با عنوان «علم اقتصاد»، «علم طب» و حتی «علم فقه» و «علم اصول» به عنوان یک علم ساخته و پرداخته وجود ندارد؛ بلکه این علوم، محصول تلاش علمای ما است. محصول سعی، فحوص، پژوهش و کوششی است که علمای هر فنی انجام داده و علمی تأسیس شده است. فقه، اصول فقه، کلام و بسیاری از علوم این‌گونه‌اند. عرفان نیز، چه عرفان نظری و چه عرفان عملی، به عنوان یک فن و یک علم، چنین وضعیتی دارد.

اما اگر مراد از عرفان، پیام‌های عرفانی و آموزه‌های عرفانی باشد، باید بگوییم این پیام‌ها و این آموزه‌ها در آیات قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم السلام هم در بُعد عرفان نظری و هم در بُعد عرفان عملی، قدم به قدم وجود دارد؛ اما برای این‌که این پیام‌ها به صورت یک علم و یک فن در آیند، نیازمند استخراج و تدوین‌اند. همان‌گونه که فقها با درک پیام‌های فقهی، علم فقه را سر و سامان دادند و با درک پیام‌های اصولی، علم اصول را به سامان رساندند، در عرفان هم همین کار را باید بکنیم که متأسفانه در این زمینه به نحو کافی، کار صورت نگرفته است؛ خصوصاً در میان شیعه.

ما شیعیان متأسفانه با تکیه بر این باور حق که همه چیز در روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) هست و ما هر چه بخواهیم در روایات معصومین(ع) داریم، خیالمان را راحت کردیم و به تدوین عرفان، آن طور که باید، نپرداختیم. اصل این باور صحیح است، اما در این مسأله، کج فهمی‌ها و استفاده‌های نادرستی صورت گرفته است.

ما عرفان را حتی در حاشیه هم قرار ندادیم؛ بلکه در برخی فضاها نسبت به عرفان، گرایش‌های منفی به وجود آمد که آن هم خاستگاه‌های

مربوط به خود را داشت. این نکته باید در جای خود طرح شود که چرا این گرایش‌های منفی صورت گرفته است؟ با این نحوه گرایش‌ها، این امر اساسی و مهم و حیاتی، متأسفانه مورد غفلت واقع شد. پس مسأله عرفان در بطن دین و در خلال متون اهل‌بیت(ع) و قرآن وجود دارد؛ اما نه به نحو مدون، بلکه به همان صورتی که بیان شد.

رسا - با توجه به ضرورت یاد شده و با توجه به کارهایی که در طول تاریخ شیعه در سایر علوم مثل فقه و اصول فقه صورت گرفته، آیا در مورد عرفان هم چنین چیزی ممکن است؟ به بیان دیگر از بیانات اهل‌بیت(ع) و آیات شریف قرآن، یک عرفان نو و جدیدی پایه‌گذاری شود؟

یقیناً این امر شدنی است، ولی به یک نقشه و چارچوب پذیرفته شده و معقولی نیاز دارد.

اگر عرفان را به عنوان یک علم، در بُعد نظر و به عنوان یک برنامه در بُعد عمل پذیرفتیم، این‌ها برای خودشان یک چارچوب و یک نظامی خواهند داشت.

عرفان در بُعد عمل، یک حرکت است که مرحله به مرحله، منزل به منزل و مقطع به مقطع پیش می‌رود. سیر و سلوکی است که آغازی دارد و انجामी؛ باید این آغاز و انجام و مراحل فیما بین استخراج و تبیین شود. در بُعد نظر هم نیازمند به تدوین و استخراج یک سری مبادی و مبانی است. مبادی تصویری و تصدیقی آن و نیز مسائل اصلی و فرعی آن، باید تدوین شود. در واقع، این چهارچوب‌ها باید قبل از مراجعه به آیات و روایات، مورد مطالعه و تدقیق قرار گیرند؛ چرا که یک چارچوب عقلی و عرفی است. یک چارچوب پذیرفته‌شده عقلایی بین همه افشار و طوایف و ادیان و گرایش‌هاست. بعد از تعریف این چارچوب، به آیات قرآن و روایات مراجعه می‌کنیم - خصوصاً روایات صادره از اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) - و آن عرفانی که مد نظر شما و نیز ما است، سامان پیدا می‌کند.

پس اگر مرادتان از این‌که می‌گویید استخراج یک «عرفان نو» ممکن است یا خیر؟ با تحفظ بر آن نقشه و چارچوب عقلایی و عرفی و پذیرفته شده بین همه افراد است، یقیناً این کار، شدنی است؛ اما اگر بخواهید حتی همان اصول را هم از آیات و روایات استخراج کنید، فکر نمی‌کنم که آن اصول به صورت منظم و مدون وجود داشته باشند. همان طور که عرض کردم، آموزه‌ها و تعالیم هست، اما اصول و چهارچوب به صورت مدون و آماده وجود ندارد؛ چون مد نظر نبوده است.

قرآن نقشه اصلی را خیلی زیبا در کوچک‌ترین سوره خود بیان کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ».

این سوره با کوچکی حجمش، خط سیر تکاملی بشر را تنظیم کرده است؛ ولی باید دانست این نقشه، یک نقشه کلی است و ما اگر بخواهیم نقشه‌ای جزئی و مفصل داشته باشیم، باید خودمان با مراجعه به آیات و روایات آن نقشه را سامان دهیم.

رسا - آیا ضرورتی دارد که ما این پیام‌ها و این آموزه‌ها را از دل مکتب بگیریم و در گوشه‌ای به عنوان علم عرفان تدوین کنیم؟

همان گونه که در ضرورت تدوین علمی با عنوان «علم فقه» بر اساس پیام‌های فقهی که در آیات و روایات است، تردیدی نیست، در عرفان هم همین گونه است؛ فرقی نمی‌کند.

یعنی این علمی که ما الان به عنوان علم فقه داریم برای خودش موضوع و مسایلی دارد؛ مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه دارد. همه هم بر اساس آیات و روایات است. اگرچه مبادی آن در روایات وجود داشت، اما علمای شیعه در طول تاریخ، دست روی دست نگذاشتند و نگفتند همه چیز در قرآن و روایات هست و بعد بدون تدوین علمی مستقل موردی عمل کنند؛ بلکه فقها و اصولیان ما بر اساس همان آموزه‌ها، علم فقه و یا علم اصول را به عنوان یک علم، تأسیس کردند. چه ضرورتی ایجاب کرد که آنها این کار را بکنند؟ همان ضرورت نیز در عرفان هم حاکم است، فرقی نمی‌کند.

یعنی نسبت به مسائلی همچون «تزکیه» و «لقاءالله» و «تقرب الی الله» و تعابیری از این دست که در آیات و روایات وجود دارند، باید یک کار فکری و علمی عمیقی صورت بگیرد. اگر فقط و فقط آن کلام‌ها را داشته باشیم و به آن‌ها عمل کنیم بدون این‌که نظم و انضباطی پیدا کند، این اهداف و مقاصد، محقق نخواهند شد.

آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، یک نقشه کلی و یک اصل است؛ اما این‌که «عمل صالح» چگونه باید محقق شود؟ نقطه آغاز کجاست؟ برنامه‌ای است جزئی و مفصل که باید با کار و تحقیق به سامان برسد.

اصولیان در مورد حدیث «رفع» چه کرده‌اند؟ یا مگر درباره «قاعده لاتنقض الیقین بالشک» کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته‌اند؟ در این موارد معمولاً ابتدا متن بسیار کوتاه و متینی را مورد دقت قرار داده‌اند و رفته‌رفته مطالب توسعه یافته و کم‌کم علم اصول شکل گرفته است.

حال این‌جا سوال ما این است که چرا ما درباره پیام‌های عرفانی موجود در آیات و روایات، این کار را انجام نمی‌دهیم؟ مثلاً امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: «داخل فی الاشیاء لا کدخول شیء فی شیء و خارج عن الاشیاء لا کخروج شیء عن شیء». ده‌ها یا صدها برابر آن تمرکزی که اصولیان درباره حدیث رفع کرده‌اند، باید درباره این فرموده حضرت امیر(ع) انجام داد.

روش برخورد با کتاب‌های عرفانی

رسا - راه و روشی که برای این استخراج وجود دارد، چه راهی است؟ برای تحقق این هدف مهم، چه مسیری را باید بپیماییم؟

بعد از آن که چهارچوب اصلی روشن شد، بر اساس آن چهارچوب، باید مراجعات و تحقیقاتمان را به آیات و روایات معطوف کنیم و بعد نتایج حاصله را در آن چهارچوب و در آن نظام جاسازی کنیم. دیگران ممکن است از جای دیگری استفاده کنند، ولی ما از آیات و روایات استفاده می‌کنیم؛ مثل همان کاری که در باب ادبیات کرده‌اند؛ یعنی به جای اشعار عرب، از آیات و روایات استفاده می‌کنند.

رسا - در واقع اگر بخواهیم عرفان اسلامی اهل‌بیتی و شیعی را به درستی تدوین کنیم، باید آن جاهای خالی را که با اندیشه‌ها و تعالیم دیگران پر شده، برداریم، با روایات اهل‌بیت(ع) جایگزین کنیم و به یک پازل به هم پیوسته‌ای که نظامش مشخص است، برسیم؟

بله! مثلاً یکی از اصولی که در عرفان نظری مطرح است، ضرورت وجود «انسان کامل» در نظام هستی است؛ یعنی یک حقیقتی که سرآمد همه حقایق و هدف آفرینش است. این اصل اساسی عرفانی که هم شواهد عقلی دارد و هم شواهد روایی و قرآنی، مورد اعتراف همه علما

اعم از متکلمان، فلاسفه، عرفا و فقهاست. انسان کاملی که به فرمایش امام رضا علیه السلام «الامام واحد دهره، مخصوصاً بالفضل کله من دون کسب منه ولا اکتساب بل باختصاص من المفضل الوهاب.» این اصل در عرفان نظری مطرح است، بدون این که بخواهیم مصداق آن را مشخص کنیم و اگر بخواهیم مصداق آن را مشخص کنیم، باید از شواهد نقلی و روایی، تصریحات پیغمبر اکرم (ص) و تصریحات دیگر افرادی که قولشان برای ما حجت است کمک بگیریم؛ این همان عرفان ناب شیعی است. دیگران نیز اصل انسان کامل را می‌پذیرند، اما در مصداق اشتباه می‌کنند و کس دیگری را به عنوان انسان کامل معرفی می‌کنند و ادعای معرفت هم دارند که مورد پذیرش ما نیست. در سایر اصول و مسائل نیز باید بر همین منوال کرد.

رسا - استاد به نظر می‌رسد در متون عرفانی موجود، التقاطی صورت گرفته است؛ یعنی چیزهایی هستند که شاید نتوان آن‌ها را به درستی مستند به دین کرد و به اهل‌بیت (ع) نسبت داد.

چون تدوین برخی از این کتب به دست عالمان شیعی صورت نگرفته است، ممکن است در آن‌ها عباراتی یافت شود که مخدوش باشد. طبیعی است که تنظیم مسائل عرفانی توسط چنین اشخاصی به این امر می‌انجامد که مسائلی مطرح شود که قابل نقد و قابل اشکال باشد. البته معنای این سخن، این نیست که خط بطلان روی یک کتاب بکشیم و کلیت آن را باطل بدانیم؛ بلکه با توجه به اصول پذیرفته شده اسلامی و چهارچوب اساسی قدم به قدم پیش می‌رویم. هر جا که قابل پذیرش و از طرف اهل‌بیت (ع) قابل تأیید بود، قبول می‌کنیم و هر کدام را که مخدوش بود، رد می‌کنیم. این طور نیست که بی‌چون و چرا در اختیار افکار نویسندگان یک کتاب باشیم. حضرت امام (قدس سره) همان‌طور که در بُعد سیاست، صف‌شکن، مبتکر و شجاع بود و تقیه‌ای نداشت، بلکه به آن اصولی که اعتقاد داشت، عمل می‌کرد و از احدی هم خوف و واهمه‌ای نداشت، در بُعد عرفان هم همین‌طور بود. ایشان در عین این که برای محیی‌الدین ابن‌عربی، شخصیتی بسیار بالا و والا قائل بود و وی را به عنوان بزرگ‌مرد عالم عرفان می‌شناخت، در تعلیقاتی که بر «فصوص» دارند، آرای او را شجاعانه نقد می‌کنند. ما این روش را ترویج و تأیید می‌کنیم. لذا ما نه در این کتب را بر روی خود می‌بندیم و نه بی‌چون و چرا در اختیار افکار نویسندگان قرار می‌گیریم؛ بلکه می‌گوییم عرفان اصولی دارد و باید بر اساس آن اصول پیش برویم. حتی در مکاشفات در عین این که شخص مکاشف چیزی را می‌بیند و می‌شنود، ممکن است نادرست بشنود و غلط ببیند و تحت تأثیر بعضی از امور قرار بگیرد و مشاهداتش رنگ پیدا کند. بنابراین ما باید به میزان، مراجعه کنیم و خود محیی‌الدین ابن‌عربی، قرآن را به عنوان میزان و محک ارزیابی مشاهدات و نوشته‌های خود می‌داند؛ لذا باید به این میزان‌ها مراجعه کنیم تا بفهمیم که کجا اشتباه دیدیم و کجا اشتباه ندیدیم. پس اصل و روش، این است.

رسا - اما بیشترین کاری که انجام شده، کار تطبیق و مصداق‌یابی بوده است. در واقع، روایات ما در این روند در حاشیه قرار گرفته‌اند و به عنوان یک اصل مد نظر نبوده‌اند؛ مثلاً ما اصلی را به دست آوردیم با عنوان «وحدت وجود» و یا بحث «انسان کامل». از این بحث ما روایاتی را که همراه هستند و می‌توانند در این زمینه تأییدکننده باشند، به عنوان مؤید آن استفاده می‌کنیم. در واقع روایات اهل‌بیت (ع) نقش محوری و بنیادی در این زمینه نداشته است. کاری از آن دست انجام نشده که ببینیم روایات واقعاً چه می‌خواهند بگویند؟

در روایات پیام‌های عرفانی اصول و امهاتی وجود دارد، اما مرتب‌کردن این اصول و امهات به عنوان یک فن و یک علم وجود ندارد. بلکه بانیان عرفان در دو بُعد عرفان نظری و عرفان عملی این کار را انجام داده و این قله را قبل از ما فتح کرده‌اند و قله‌ای که فتح شده، معنا ندارد دوباره فتح شود. مثلاً عارفان «وحدت وجود» را به عنوان یک نظریه مطرح کرده‌اند. شما می‌خواهید در این باره چه کار کنید؟ وقتی این کار صورت گرفته، دیگر نمی‌شود با تکیه بر آیات و روایات «وحدت وجود» دیگری استخراج کرد! تنها کاری که می‌توان کرد، این است که تحقیق کنیم و ببینیم آیا واقعاً روایات و آیات این نظریه را تأیید می‌کنند یا نه؟ استخراج چنین امری از آیات قرآن، همان کار تطبیقی است که شما ارزشش را پایین آوردید. خیلی از این مباحث متأسفانه رها شده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که درباره توحید فرمود: «واحد لا بالعدد» در این روایت یک پیام توحیدی وجود دارد که آن حضرت آن را در روح فرهنگ و معارف جامعه اسلامی دمید و القا کرد. چند نفر آن را دنبال کردند؟ حضرت با این پیام وحدت عددی را نفی کرده و به جای آن نوعی دیگر از وحدت را که غیر از وحدت عددی است، مطرح کرده اند. متأسفانه حتی همین کسانی که از ائمه (ع) دم می‌زنند، این مسائل را رها کرده‌اند. یا همان فرمایشی که از آن جناب در نهج البلاغه نقل شده که فرمودند: «داخل فی الاشياء لا کدخول شیء فی شیء و خارج عنها لا کخروج شیء عن شیء» و تعبیر دیگری شبیه به این تعبیر که تقریباً حدود سه چهار تعبیر در این‌جا وجود دارد. این‌ها را چه کسی باید تدوین کند؟ قبل از شما و ما، دیگران مباحثی را تحت عنوان احکام وجود مطرح کرده‌اند و در آن‌ها از فرمایشات آن حضرت استفاده کرده و به وحدت وجود و کثرت موجود (نمود) قایل شده‌اند و ما نمی‌توانیم در برابر آن‌ها قله دیگری را درست کرده و فتح کنیم! بلکه آن قله‌ای را که باید فتح کنیم، بیان هماهنگی میان عرفان موجود با کلمات و بیانات اهل‌بیت (ع) است؛ مگر آن که شما توقع داشته باشید ما بیایم با تکیه بر آیات و روایات، وحدت وجود را رد کنیم! که این کار از ما ساخته نیست؛ چون به آن اعتقادی نداریم.

رسا - آیا به نظر شما عرفانی که از اهل‌بیت (ع) می‌توانیم به دست آوریم، همانند عرفان موجود، مربوط به خواص است؟ معرفت درجات دارد؛ عرفان نیز یقیناً درجات دارد. عرفان ناب در اختیار افراد ناب است و درک آن، استعداد ویژه‌ای می‌طلبد و درجات پایین‌تر برای افراد پایین‌تر است.

درجات افراد در استعداد، در فهم، تلقی و در عمل متفاوت است؛ همان‌طور که افراد در قیافه‌ها متفاوتند و کم اتفاق می‌افتد که دو فرد در قیافه ظاهری از هر جهت شبیه به هم باشند، در استعدادهای درونی و قابلیت‌ها نیز با هم متفاوتند.

بنابراین نمی‌شود یک روش واحد را تنظیم کرده و بگوییم همه مکلف‌اند بر این اساس عمل کنند! ما می‌گوییم همه افراد، برای پذیرش مطالب عرفانی ظرفیت یکسانی ندارند و همه نمی‌توانند به گونه یکسان در این مسیر، وارد شوند. البته تعالیم عمومی و عامی هم داریم که شرع مقدس آنها را در اختیار همه قرار داده است، ولی مطالب بالاتر را نمی‌توان به گونه یکسان در اختیار همگان گذاشت؛ بلکه هر

کسی را باید به اندازه ظرفیتش پروراند و بالا برد.